



۱۰۲

نوشته هائی در بارهء زنده گی، آثار، در مقام؛ در نقد از نوشته ها و زنده گی اش و در تمجیدها، در به "عرش" رساندن ها و تمسخرها و تکفیرها



۹

با این نوشته ها :

ویکی پدیا : فریدون آدمیت

مرگ فریدون آدمیت و سکوت تاریخ در ذهن فراموشکار ایرانی

پیام جهانگیری : مرگ دوباره مورخ، حکایت فریدون آدمیت و آدمیت ما انسان ها

عبدالله شهبازی : [گفت و گو با فریدون آدمیت]



<http://fa.wikipedia.org>

فریدون آدمیت

از ویکی‌پدیا، دانشنامه آزاد.

این نوشتار به شخصی می‌پردازد که به تازگی در گذشته است. بنابراین برخی داده‌ها نظیر علت مرگ یا شرایط آن ممکن است به سرعت تغییر کند.

فریدون آدمیت (۱۲۹۹ هـ ش ۱۳۸۷ - ه.ش)، تاریخ‌نگار معاصر ایران و نویسنده آثار بسیاری درباره مشروطیت و روشنفکران مشروطه بود. روش او در تاریخ‌نگاری به گفته خود، تاریخ‌نگاری تحلیلی - انتقادی است.^[۱]

زندگی‌نامه

وی پایان‌نامه‌اش را درباره زندگی و اقدامات سیاسی میرزا تقی‌خان امیرکبیر نوشت که دو سال بعد با عنوان «امیرکبیر و ایران» با مقدمه استادش محمود محمود به چاپ رسید.^[۲]

سوابق

آدمیت در دوران دانشجویی دانشکده حقوق، در سال ۱۳۱۹ شمسی به استخدام وزارت امور خارجه درآمد. وی در این وزارت‌خانه مسئولیت‌هایی از جمله: دبیر دوم سفارت ایران در لندن، معاونت اداره اطلاعات و مطبوعات، معاونت اداره کارگزینی، دبیر اول نمایندگی دائمی ایران در سازمان ملل متحد، رایزن سفارت ایران در سازمان ملل، نماینده ایران در کمیسیون وابسته به شورای اقتصادی و اجتماعی ملل متحد، نماینده ایران در کمیسیون حقوقی تعریف تعرض، مخبر کمیسیون امور حقوقی در مجمع عمومی نهم، نماینده ایران در کنفرانس ممالک آسیایی و آفریقایی در باندونگ، مدیر کل سیاسی وزارت خارجه، مشاور عالی وزارت امور خارجه، معاون وزارت امور خارجه، سفیر ایران در لاهه، سفیر ایران در مسکو، سفیر ایران در فیلیپین و نهایتاً سفیر ایران در هند بود. آدمیت در کنار انجام مأموریت اداری در بریتانیا، وارد دانشکده علوم سیاسی و اقتصاد لندن شد و پس از پنج سال تحصیل در رشته تاریخ و فلسفه سیاسی در سال ۱۹۴۱ میلادی به درجه دکتری دست یافت.^[۴]

آدمیت در سال ۱۳۳۰ به عنوان جوان‌ترین سفیر ایران در سازمان ملل معرفی شد.^[۵]

بیماری



وی برای مدتی از بیماری **آمفیژم رنج می‌برد** [۶]. آدمیت در سن ۸۷ سالگی، به دلیل عارضه گوارشی در بیمارستان بستری شد [۷][۸] و در ۱۰ فروردین ۱۳۸۷ در تهران در گذشت.

انتقادات

آدمیت مخالفانی از طیف مذهبی و غیرمذهبی دارد. برخی از نیروهای غیرمذهبی ایران به خاطر توجه او به نقش روحانیون در مشروطه و برخی از مذهبی‌ها هم به خاطر توجه او به نیروهای غیر مذهبی و روشنفکران غیرمذهبی. همچنین برخی از اقلیت‌های مذهبی چون بهاییان به خاطر دیدگاه‌های او درباره **بهاءالله** منتقد او هستند و برخی از چپ‌ها به دلیل مواضع او، به او انتقاد دارند. [۹]

به ادعای **عبدالله شهبازی**، وی آرامش دوستدار را به دلیل اینکه **بهاءالله** را در زمره پیامبران بزرگ الهی از جمله **موسی**، **عیسی**، **زرتشت** و **محمد** می‌آورد، شارلاتانی می‌خواند که می‌خواهد مردم را تحمیق کند. [۱۰]

نیارکی در «نگاهی منتقدانه به زندگی، تاریخ‌نگاری و اندیشه سیاسی آدمیت» اظهار می‌کند که: فریدون آدمیت در طول زندگی خود، همواره مورد حمایت دستگاه حاکمه **پهلوی** بود. هنگامی که به عنوان سفیر ایران در هند در سال ۱۳۴۲ منصوب شد، شاه در استوارنامه او چنین آورد: «...لازم می‌دانیم یکی از مأمورین شایسته و مورد اعتماد خود را به سمت سفیرکبیر و نماینده فوق‌العاده در آن کشور تعیین نماییم...». [۱۱]

وی غالب نوشته‌های آدمیت در را زمینه اندیشه‌های غیر دینی، از سری نوشته‌های دسته اول می‌داند که در آنها می‌کوشد اندیشه دینی را در جامعه ناکارآمد جلوه دهد. وی معتقد است آدمیت از تمام رویدادها و اندیشه‌های معاصر تاریخ ایران، افکار پیشتازان فکری سکولار نهضت مشروطه را برگزیده است و این نشان‌دهنده نوعی همگرایی وی با بینش غیردینی و خردگرایی صرف متفکران آن دوره می‌باشد. [۱۲]

مرگ

فریدون آدمیت بر اثر شدت یافتن بیماری گوارشی و تنفسی که مدتها به آن مبتلا داشت از چند هفته قبل از مرگ در بیمارستان تهران کلینیک بستری بود و بعدازظهر دهم فروردین سال ۱۳۸۷ در همین بیمارستان درگذشت. [۱۳][۱۴]

آثار

- آثار آدمیت دوره زمانی میان **جنبش تنباکو** (۱۲۶۹ هـ ش) تا استبداد صغیر (۱۲۹۰ هـ ش) را شامل می‌شود. [۱۵]
- **امیر کبیر و ایران**، ۱۳۵۴، انتشارات خوارزمی
- **فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران**، ۱۳۵۵، انتشارات پیام
- **فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت ایران**
- **ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران**، انتشارات روشنگران
- **عقائد و آراء شیخ فضل‌الله نوری**
- **آشفستگی در فکر تاریخی**
- **افکار سیاسی و اجتماعی اقتصادی در آثار منتشر نشده دوران قاجار**
- **انحطاط تاریخ‌نگاری در ایران**
- **شورش بر امتیازنامه رژی**
- **اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی**
- **اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده**، ۱۳۴۹، انتشارات خوارزمی
- **اندیشه‌های طالبوف تبریزی**، ۱۳۶۳، انتشارات دماوند



- اندیشه ترقی و حکومت قانون، انتشارات خوارزمی
- فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران
- ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران



<http://www.aghazadeh.blogfa.com>

مرگ فریدون آدمیت و سکوت تاریخ در ذهن فراموشکار ایرانی

جامعه ای که حافظه تاریخی ندارد نیاز به مورخ ندارد. در چنین جامعه ای مرگ کسی که تاریخ را دست مایه زندگی خود قرار داده است اتفاق مهمی تلقی نمی شود. در گذشت فریدون آدمیت در چنین فضایی باید مورد واکاوی قرار بگیرد. نوشتن در باره مورد او و هر آنچه انجام داده است مشکلی از مخاطب حل نمی کند. بی تردید آدمیت در دهه چهل و پنجاه چهره شناخته تری بود و بسیاری از آنهایی که اهل مطالعه بودند او را می شناختند ولی سکوت طولانی مدتش این چهره معروف را تبدیل به یک فرد گمنام کرد.

رسانه های بیرون مرزی، خبرگزاری های داخلی و چند وبلاگ نویس در باره او به صورت اجمالی نوشتند و باز خواهند نوشت. به صورت ناگهانی بسیاری در خواهند یافت ما مورخ مهمی داشتیم که اصلاً نامش را هم نمی دانستند. بی تردید اگر کسی همت کند و کتابهای آدمیت را تجدید چاپ کند تیراژی خواهند یافت. این حقیقت نشان می دهد مرگ توری است که از طریق آن می توانیم در اقیانوس متلاطم زندگی ماهی بزرگ شهرت را صید کنیم ولی ماهی مرده تنها به درد یک ضیافت گذرا می خورد.

چرا آدمیت سکوت کرد و انزوا را بر گزید، پاسخ به این پرسش مهم اسیت ولی مهمتر از آن این پرسش است چرا تاریخ در ذهن ما سکوت می کند. وقتی این سکوت تداوم می یابد ناچاریم مرتب در حلقه بسته دور خود بچرخیم و حتی یک گام به جلو بر نداریم. ماندگاری استبداد حتی در روابط میان فردی و توسعه نیافتگی ساختاری نشان آن است که تجارب بر هم انباشت نمی شود. نخبگان و فرهیختگان هزار گاهی چون ستاره ای در ظلمت تاریخ می درخشند و جهان را روشن تر می کنند ولی بعد ظلمت این روشنایی را پس می زند و همه چیز در نا آگاهی منحل می شود.

بسیاری از نامها که در دهه های گذشته شهرت در هنر، ادبیات، علم و سیاست داشتند امروز در گمنامی می زیند تا مرگشان در رسد و کسانی به یادشان بیاورند. امروز آنهایی که در اوج توجه عموم قرار دارند بر اثر هر اتفاقی کفایت سکوت کنند تا از یادها بروند. بسیاری که در دوران اصلاحات در شکل گیری تحولات نامی داشتند از یاد ها رفتند و نسل جوان آنها را نمی شناسند و میان سالها هم ترجیح می دهد به یادشان نیاورند. میزان به یاد سپاری در ایران به زحمت به ده سال می رسد. آنهایی که دهه ها می پائید تنها نامشان می ماند و کمتر آثارشان مورد مذاقه قرار می گیرد. این فراموشی دلایل مختلف دارد. دلایلی که هیچکس حال و حوصله پرداختن به آن را ندارند. هر نسلی چون تجارب گذشتگان را از یاد می برد محکوم به فراموش شدن در آینده نه چندان دور است. با این تقدیر است که سرنوشتی بهتر از آن که داریم نخواهیم داشت.



مرگ دوباره مورخ، حکایت فریدون آدمیت و آدمیت ما انسان ها

یادداشتی از پیام جهانگیری



یکی از اتفاق های دردآور دیگر فرهنگی ما، دو بار مردن انسان های بزرگ این سرزمین است. دومین مرگ، مرگ طبیعی است که سراغ هر فردی می آید و هرچند بسیار اتفاقی ناخوشایند است اما آن را به عنوان **سرنوشت** محتوم تمامی موجودات باور کرده ایم و با آن کنار آمده ایم؛ اما اولی، اتفاقی که ناخوشایندتر از مرگ طبیعیست، مرگیست که طبیعت ما انسان ها باعث ایجاد آن می شود و این مرگ غیرطبیعی را برای آدم های بزرگ رقم می زند.

دیروز وقتی خبر درگذشت دکتر فریدون آدمیت را به دوستان (که اغلب هم از اهالی فرهنگ و ادب هستند) تسلیت می گفتم، بعضی ها با تعجب از من می پرسیدند که خدایش بیامرزد ولی اصلاً مگر این آقا زنده بوده؟!

اعتراف می کنم که نمی دانستم چه پاسخی باید در جواب این سوال به ظاهر ساده داد. پرسش بسیار ساده بود، اما پاسخش بسیار دشوار. به سوال که کمی اندیشیدم، به عمق یک فاجعه فرهنگی پی بردم. خوب که بیاندیشیم به سوالات ساده از این دست که در زندگی هر روزه مان برآیمان امری روزمره شده است زیاد برمی خوریم و ساده از کنار آن ها می گذریم.

شب که سایت های خبری و فرهنگی داخل کشور را برای پیدا کردن جزئیات بیشتر از خبر درگذشت تأثیرانگیز دکتر آدمیت دنبال می نمودم، با کمال حیرت مشاهده نمودم که تقریباً هیچ سایت رسمی خبری، (حتی خبرگزاری های دانشجویی و دانشگاهی)، این خبر دردآور را بازتاب نداده بودند. انگار خبر مرگ استاد مسلم تاریخ معاصر ایران در هیاهوی گسترده نكوهش فیلم ساخته شده نماینده مجلس هلند در مورد پیامبر اسلام گم شده بود.

یادم آمد که استاد فریدون آدمیت را ما آدم های قدرناشناس، سال هاست که به خاک سپرده ایم. اصلاً ما آدمیت خویش را نیز سال هاست که از یاد برده و با آن وداع کرده ایم .

یادم آمد که ۳۰ سال انتظار برای اجازه نشر کتاب های تاریخی ارزشمند یک استاد، که به واقع هر سطر این کتب به مثابه یک سند گرانقدر تاریخیست، زمان کمی نیست. ۳۰ سال خود یک تاریخ است. تاریخی که باید به آن پرداخت و نقش آن را در فراموشی یک ملت از هویت، اصالت و آدمیت خویش، و از دوری جستن از مردان و زنان بزرگ و نامی، به پژوهش نشست.

باری،

حکایت فریدون آدمیت و آدمیت ما انسان ها، حکایتی تلخ و پایان ناپذیر است. آدمیان در زندگی کوتاه خویش با نقشی که از خود در تاریخ می گذارند، بر صفحه تاریخ حک شده و جاودانه می مانند...

و در این میان، سهم فریدون آدمیت بیش از یک مورخ است. او که پایه گذار نگاهی جدید به دانش تاریخنگاری و آن همانا استفاده از ابزار روش شناسانه علمی بود، خود جزئی از تاریخ معاصر ایران است که نقش شگرفی را از خود در این تاریخ بر جای گزارده است.

یادش گرامی باد،

11 فروردین ماه ۲۵۶۷

www.savepasargad.com



<http://www.shahbazi.org>

[گفت و گو با فریدون آدمیت]

عبدالله شهبازی

مدت هاست که از دکتر فریدون آدمیت بی خبرم. به او علاقمندم نه به دلیل تفاوت هایی که در جهان بینی و نگرش تاریخی با او دارم بلکه به دلیل برخی مشابهت های عجیب در داوریه های تاریخی. به علاوه، او را انسانی آزاده و



rouzancha.com

با اخلاق و دارای مناعت طبیعی کم نظیر می دانم. در این باره دلایلی دارم که فعلاً بیان نمی کنم. آدمیت کارمند عالی رتبه وزارت خارجه بود ولی، به دلیل بیان صریح عقایدش و مخالفت با گروه قدرتی که اسدالله علم در رأس آن قرار داشت، بازنشسته اش کردند. و متأسفانه، پس از انقلاب حقوق بازنشستگی او را نیز قطع کردند. علت اصلی بازنشستگی او نامه ای بود که در مخالفت با جدایی بحرین از ایران ارسال کرد. سالها پیش متن این نامه را در مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران یافتیم و کپی آن را برایش بردم. خوشحال و ممنون شد.

چند سالی از آخرین دیدارم با فریدون آدمیت می گذرد. در ماه های اخیر چند بار تلفن کردم و کسی جواب نداد. آدمیت به بیماری آنفیزین مبتلاست. در این بیماری ریه حالت اسفنجی خود را از دست می دهد و انسان را دچار تنگی شدید تنفس می کند. نگران سلامتی او بوده و هستم.

به یادداشت هایم نگاه کردم. یادداشتی دیدم که در آن دیدار پنجشنبه ۱۴ دی ۱۳۷۴ با آدمیت را ثبت کرده ام. قبلاً مقاله «دین و دولت در اندیشه سیاسی» (نقد دیدگاه های آرامش دوستدار) را به او داده بودم برای مطالعه. در این دیدار آدمیت یک ساعت و نیم سخن گفت و از مقاله فوق شروع کرد که با علاقه آن را خوانده بود. آدمیت گفت:

نثر آرامش دوستدار، برخلاف نوشته شما، نثر چندان زیبایی نیست. اصولاً کسانی که دین سازند، مثل کسروی، نثر خاصی دارند. دوستدار نیز در واقع دین ساز است و از نثر خاص خود استفاده می کند. او مغلطه کرده است. کسی که می گوید بهاء الله در زمره پیامبران بزرگ است و نام او را در کنار موسی و عیسی و زرتشت و محمد می آورد نمی تواند ادعا کند که من نماینده تفکر عقلی هستم؛ شارلاتانی است که می خواهد مردم را تحمیق کند. بنابراین، خود دوستدار مصداق بارز دین خویی است.

آدمیت به زیرنویس خود در کتاب امیرکبیر و ایران ارجاع داد درباره حسن بالیوزی و گفت:

بالیوزی شخصاً مرد خوبی بود ولی از مریدان سفت و سخت بهاء الله بود و در کتاب خود بهاء را در ردیف زرتشت و بودا و موسی و عیسی و محمد مطرح کرد و من علیه او مطلبی نوشتم. تفکر آرامش دوستدار نیز از این سنخ تفکر است. ولی بالیوزی نگفت که من نماینده تفکر عقلی هستم. چنین آدمی غلط می کند که خود را نماینده اصالت عقل بخواند. زرنگی دوستدار در این است که می خواهد خود را منحصرأ نماینده تفکر عقلی بخواند و این از خودپرستی او برمی خیزد یا از نادانی او.

آدمیت شماتت کرد که چرا صریح تر علیه او ننوشته ام و افزود: «برخلاف نظر دوستدار تفکر عقلی در تاریخ ایران همواره بوده است.» آدمیت سابقه آشنایی خود را با تفکر عقلی و انتقادی بیان کرد و گفت:

نوچوان بودم که محمود محمود به من کتاب های هیوم را داد و با تفکر عقلی آشنا شدم. محمود خود تفکر عقلی جدی داشت و فرد بزرگی بود. نوشته ای که «مدنیت یک اندام واحد است و هیچ قومی نمی تواند تمدن بشری را ملک طلق خود بداند.» این تعبیر بسیار خوبی است. این حرف بابا افضل کاشانی است. من در آغاز کتاب میرزا آقاخان این جمله بابا افضل کاشانی را آوردم که «دانش یعنی روشنایی». یحیی مهدوی به من گفت: «عجیب است. من این کتاب را تصحیح کردم و به این جمله توجه نکردم، تو این جملات را چگونه پیدا می کنی؟»

درباره یونان نظر شما صحیح است، هیچ چیز خلق الساعه نیست و من نیز همین دیدگاه انتقادی را در مقدمه کتاب تاریخ فکر، که زیر چاپ است، آورده ام. [کتاب فوق منتشر شده است: فریدون آدمیت، تاریخ فکر از سومر تا یونان و روم، تهران: انتشارات روشنگران و مطالعات زنان، چاپ اول، ۱۳۷۵، وزیری، ۲۵۸ صفحه.]

آدمیت مقدمه را برای من خواند و افزود:

اتمیسیم متعلق به مکتب الیایی نبود، به سومر و بابل تعلق داشت و اگر دمکریتوس سالها در بابل نبود مفهوم اتمیسیم را کشف نمی کرد. کسی که نثر یونانی را خلق کرد یک فنیقی بود. فیثاغورث یونانی نبود. متفکرین اروپایی نیز بودند که علیه این نظر که تفکر یونانی را معجزه می دانستند برخاستند. مثلاً، لویی گارنه در کتاب یونانیان بدون معجزه می گوید: «تصور ما از اندیشه سیاسی یونان خیال بافی است. اندیشه سیاسی یونان چیزی نبود جز بیان نظری یک پیکار سیاسی کثیف.»

بنابر این تفکر عقلی اختراع یونان نیست. تمدن ها روی هم انباشته می شوند. تمدن اسلامی نیز چنین بود. و تنها یک اتفاق تاریخی سبب شد که سرنوشت همه تمدن ها به دست اروپا بیفتند. اساس تمدن جدید اروپایی یکی قطب نما بود و دیگری چاپ که هر دو در چین به وجود آمد. در کتاب Legacy of China تأثیر فرهنگ و تمدن چین بر



تمدن جدید شرح داده شده است. در دوران باستان، مهرپرستی تا اسکاتلند گسترش یافت. در زمان ژول سزار در سرحد اسکاتلند مجسمه‌های مهرپرستان موجود بود.

این غلط است که منطق عقلمی در ایران رشد نکرد. بنابراین، برخورد دوستدار، که تفکر عقلمی در تاریخ ایران را منکر می‌شود، شارلاتانیسم است. در دوران معاصر نیز کسانی بوده‌اند که آثارشان حکایت از اصالت عقل می‌کند. آثار خود من چنین است. من لائیک هستم ولی باید بگویم که ملحد نیستم و به چیزهایی به سبک خود اعتقاد دارم، ولی سال‌ها پیش، در نوجوانی، با «دین‌خوئی»، و با امثال بهاء‌الله، وداع کردم. دوستدار همه را نفی می‌کند تا پایگاه خود، بهائیت، را بزرگ جلوه دهد.

شما از دزدی دوستدار از بورکهارت صحبت کرده‌اید. این کتاب بورکهارت است که من در سال ۱۹۴۸ در لندن خریدم و خواندم. [به کتاب در ففسه کتابخانه دکتر آدمیت نگاه کردم. در صفحه اول آن به خط آدمیت تاریخ و مکان خرید ۱۹۴۸ در لندن ذکر شده بود.] دزدی دوستدار منحصر به این نیست. او تعبیر «فردوسی مانند کانت صحبت می‌کند» را از محمود صناعی دزدیده و ارجاع نداده است. او تعبیر «علامه داشتیم و بس» را از من گرفته ولی ذکر نکرده است.

بحث به تجددگرایی عصر رضا شاه کشیده شد. گفت:

ایدئولوگ تجدد رضاخانی نه مجله کاوه بلکه تیمورتاش بود. به مقاله محمد قزوینی به مناسبت مرگ تیمورتاش مراجعه کنید. نفوذ تیمورتاش در محافل فرهنگی در حدی بود که کسروی چاپ اول کتاب شهریاران گمنام را به او تقدیم کرد. پولی که قزوینی هر ساله از دولت ایران می‌گرفت به دستور تیمورتاش بود. تیمورتاش یک محفل دانش‌پروری داشت. او سابقه انقلابی نیز داشت و رهبر جناح جوانان در دفاع از مجلس در زمان محمدعلی شاه بود. تیمورتاش همچنین واسطه رضاشاه با روس‌ها بود و شاه چنان به او علاقه داشت که در مجلس گفت: حرف‌های تیمورتاش حرف‌های من است. این مطلب را مخبرالسلطنه در خاطرات و خطرات نقل کرده است. در خاطرات دشتی (پنجاه و پنج) آمده که تیمورتاش وزیر دارایی شد و من در روزنامه شفق از او تمجید کردم. شکوه‌الملک مرا خواست و گفت: اعلیحضرت فرموده‌اند مگر غیر از من در این مملکت کسی هم هست؟ دشتی می‌گوید: از همان وقت رضاشاه باطناً از تیمورتاش ناراضی بود، زیرا قدرت زیاد کسب کرده بود و لذا برای من عجیب نبود که تیمورتاش را کشت. بنابراین، ستون روشنفکری دیکتاتوری رضاخان تیمورتاش بود. حتی اعزام محصل به خارج نیز کار او بود و جز سال اول در بقیه سال‌ها شخص تیمورتاش در مراسم اعزام شرکت می‌کرد.